

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

بررسی تنظیم ذکر شده در کلام مرحوم نائینی رحمه الله

مرحوم نائینی رحمه الله فرمود حقیقت معنای حرفی ایجادیت است و در ادامه به این فرمایش امیرالمؤمنین (علیه السلام) استشهاد نمود: «الاسم ما أنبأ عن المسمى، و الفعل ما أنبأ عن حركة المسمى، و الحرف ما أوجد معنى في غيره.»

وجه تمسک این است که در روایت مذکور، حضرت (علیه السلام) نسبت به اسم از تعبیر «أنبأ» و نسبت به حرف از تعبیر «أوجد» استفاده نموده است که ایجادیت مورد ادعا را اثبات می کند.

ایشان در ادامه می فرماید هر چند در نقل روایت اختلاف وجود دارد و در برخی نسخ «الْحَرْفُ مَا أَنْبَأَ عَنْ مَعْنَى لَيْسَ بِاسْمٍ وَلَا فِعْلٍ» ذکر شده است اما از راه علو مضمون نقل اول را صحیح می دانیم برای این که در نقل دوم شواهد جعل وجود دارد؛ مثلاً راوی راجع به فعل نیز می توانست بگوید: «الْفِعْلُ مَا أَنْبَأَ عَنْ مَعْنَى لَيْسَ بِاسْمٍ وَلَا حَرْفٍ.»

مرحوم محقق عراقی رحمه الله نسبت به این استشهاد چهار اشکال دارند:

اشکال اول: هر چند مرحوم نائینی رحمه الله برای ترجیح یکی از تعابیر مرجحی ذکر نمودند در حالیکه مرجحی برای ترجیح یکی از این دو نقل بر دیگری وجود ندارد.

ما نیز در مباحث تعادل و ترجیح بیان نمودیم که نقل مختلف یک مضمون، سبب نمی شود روایت را در باب تعارض و مرجحات آن مطرح نماییم؛ برای این که موضوع تعارض در جایی است که دو دلیل و دو روایت موجود باشد.

اما اختلاف در نقل، سبب صدور دو روایت نمی شود و نمی توان گفت هر کدام یک دلیل مستقل در عرض دلیل دیگر است. مرحوم نائینی رحمه الله نیز این مطلب را در بحث تعادل و ترجیح پذیرفته است.

بله اگر واقعاً دو روایت وجود داشت بیان مرحوم نائینی رحمه الله صحیح بود و علو مضمون یک روایت از باب مرجحات ظنیه در باب تعارض و عدم اکتفای به مرجحات منصوصه سبب می شد، روایت دیگر را کنار بگذاریم.

ضمن این که در اختلاف نسخ و اجرای اصل اولی طبق نظر ما که می گوئیم اصل اولی تخییر است، جریان تخییر معنا ندارد به این دلیل که این ها دو دلیل نیستند. نهایت این است که دو روایت از این حیث اجمال دارند؛ و باید قواعد علم اجمالی را جاری

نمائیم در نتیجه قابلیت استدلال نخواهند داشت. این اشکال مرحوم عراقی رحمه الله وارد است.

اشکال دوم: خبر مذکور در کتب شیعه وارد نشده و از طرق عامه نقل شده است. این روایت در کنز العمال متقی هندی از «أبي الأسود الدؤلي» و «صعصعة بن صوحان» نقل شده است. راوی می گوید:

«دخلت على علي بن أبي طالب فرأيت مطرقاً متفكراً فقلت فيم تفكر يا أمير المؤمنين؟ قال: إني سمعت ببلدكم هذا لحناً فأردت أن أصنع كتاباً في أصول العربية، فقلت: إذا فعلت هذا أحبيتنا وبقيت فينا هذه اللغة، ثم أتيت بعد ثلاث فألقى إلي صحيفة فيها: بسم الله الرحمن الرحيم الكلام كله اسم وفعل وحرف، فالأسم ما أنبأ عن المسمى، والفعل ما أنبأ عن حركة المسمى، والحرف ما أنبأ عن معنى ليس باسم ولا فعل، ثم قال لي: تتبعه وزد فيه ما وقع لك واعلم يا أبا الأسود أن الأشياء ثلاثة ظاهر ومضمر وشيء ليس بظاهر ولا مضمر...»

بر امیرالمؤمنین (علیه السلام) وارد شدم دیدم ایشان در حال فکر هستند. به ایشان عرض نمودم در چه فکری هستید؟ ایشان فرمودند من تکلم غلطی را در بلد شما دیدم لذا تصمیم گرفتم کتابی در مورد اصول علم عربی تهیه نمایم. راوی می گوید به ایشان عرض نمودم اگر این کار را انجام بدهید موجب احیای ما می شوید.

سپس راوی می گوید بعد از سه روز خدمت ایشان رسیدم و حضرت (علیه السلام) صحیفه ای به من عنایت فرمودند که در آن صحیفه این عبارات موجود بود.^[1]

این اشکال وارد نیست برای این که هر چند روایت از طریق عامه وارد شده است اما این مطلب از مطالبی نیست که در آن داعی جعل وجود داشته باشد. بلکه در مسئله ای مانند بحث امامت که داعی جعل در آن وجود دارد، نمی توان این قبیل احادیث را أخذ نمود و اشکال وارد است. ضمن این که مضمون روایت به گونه ای است که می توان وثوق به صدور آن پیدا نمود.

اشکال سوم: اثبات مسئله ای اصولی مانند حقیقت معانی حرفیه با خبر واحد صحیح نیست.

این اشکال نیز وارد نیست برای این که مرحوم نائینی رحمه الله از این روایت به عنوان شاهد استفاده نمودند نه دلیل و برای استشهاد می توان از اخبار آحاد بهره برد.

اشکال چهارم: سلمنا روایت را بپذیریم اما روایت را به گونه ای توجیه می کنیم که با قول به إنباء و کاشف بودن حروف منافات نداشته باشد؛ به این بیان که اگر حضرت (علیه السلام) در مورد حرف از تعبیر «أوجد» استفاده نموده اند به این جهت است که نسبت و حقیقت معنای حرفی، علت تحقق هیئت در عالم ذهن است کما این که در نسب خارجی نیز چنین است.

سپس می فرماید همان گونه که بین لفظ و معنا ارتباط زیادی وجود دارد و لفظ فانی در معنا است، در باب حروف و ادات نیز چنین است یعنی این ها مرآت برای معانی هستند و معنای آن نسبت بین دو مفهوم در عالم ذهن است؛ لذا همین نسبت ایجاد شده در ذهن را مسامحتاً به حروف نسبت داده اند. پس در اصل حرف نسبتی را ایجاد نمی کند بلکه آن نسبت در عالم ذهن موجود است.

ایشان در انتها می فرماید «فتأمل» که یعنی واضح است قبل از حرف نسبتی ایجاد نشده بود؛ بلکه حرف این نسبت را ایجاد نمود. لذا این جواب صحیح نیست.^[2]

علاوه بر اشکالاتی که بیان نمودیم که برخی وارد بودند و برخی را جواب دادیم، نسبت به کلام مرحوم نائینی رحمه الله دو اشکال دیگر نیز به ذهن می‌رسد:

اشکال اول: اگر ظرف نسبت، عالم استعمال باشد و بگوئیم به سبب استعمال نسبت ایجاد می‌شود، صدق و کذب معنا یا مطابقت و عدم مطابقت در جملاتی که در آن‌ها حرف به کار می‌رود، بدون معنا خواهد شد.

توضیح مطلب این‌که یا نسبت در عالم استعمال موجود است و یا موجود نیست. زمانی‌که متلکم آن‌را ایجاد نمود دیگر در مورد آن معنا ندارد بگوئیم واقعی وجود دارد که این نسبت با آن مطابق است یا خیر؟! برای این‌که این نسبت غیر از ظرف استعمال هیچ چیزی ندارد.

اشکال دوم: مرحوم نائینی رحمه الله ایجادیت در حروف را به صیغ عقود تشبیه نموده و فرمود: همان‌گونه که با بعت و اشتريت در صیغ عقود ملکیتی برای طرفین ایجاد می‌شود در حروف نیز این چنین است؛ در حالی‌که این تشبیه صحیح نیست و در صیغ عقود ایجادیت وجود ندارد.

کما این‌که مرحوم نائینی رحمه الله نیز در باب معاملات می‌گوید بعت و اشتريت موضوع برای اعتبار عقلا هستند که گاهی اوقات عقلا اعتبار می‌کنند و گاهی نمی‌کنند نه این‌که این‌ها سبب برای ملکیت باشند.

جمع‌بندی بحث

بحث در نظریه کسانی بود قائل به تباین بین معنای اسمی و معنای حرفی بودند. نظریه اول خطاری بودن اسم و ایجادیت بودن حرف بود که اشکالات آن بیان شد. پس این‌که بگوئیم مثلاً کلمه «فی» ایجاد ربط بین «زید» و «دار» در ظرف استعمال می‌کند صحیح نیست برای این‌که وجداناً «فی» با قطع نظر از استعمال معنایی ولو غیر مستقل دارد و نمی‌توانیم بگوئیم زمانی‌که ما استعمال نمودیم معنایی برای آن ایجاد می‌شود.

و صَلَّى الله على محمد و آله الطاهرين

[1] كنز العمال، ج10، ص 283.

[2] «و اما الاستشهاد المزبور بالخبر المروي عن علي عليه السلام ففيه ما لا يخفى إذ مضافاً إلى إجمال الخبر من جهة اختلاف النسخ فيه كما عرفت و إلى كونه مروياً من طرق غيرنا كما ترى لا مجال للاستدلال بمثله في المسألة حيث انه ليس مسألتنا تلك من المسائل التي يستدل لها بالأخبار الآحاد كما لا يخفى. مع انه يمكن توجيه الرواية أيضاً بما لا ينافي ما ذكرناه من الكشف و الإنباء في الحروف، بان يقال: بان النكتة في العدول فيها في الحروف إلى الإيجاد انما هي ملاحظة كون النسب التي هي المعنى الحرفي علة لتحقق الهيئة في الذهن كما هو كذلك أيضاً في النسب الخارجية، كالنسب بين ذوات الأخشاب بالنسبة إلى تحقق الهيئة السريرية في الخارج، و ذلك أيضاً بضميمة ما كان بين الألفاظ و معانيها من العلاقة و الارتباط الخاص الموجب لفنائها فيها، فانه باعتبار ان الأداة مرآة لمعانيها التي هي النسب الخاصة بين المفهومين و موجدية تلك النسب للهيئة في الذهن أضيف صفة الموجدية في الرواية إلى الأداة فعبر عنها بهذه العناية بأنه أوجدت معنى في غيره فتأمل.» نهاية الأفكار، ج1، ص: